

## Paideia

براساس گفته‌های افلاطون (۴۲۸ - ۳۴۷ ق م) که به آموزش، عمقی فلسفی بخشید، پای‌دیا به معنی تغییر مسیر روح انسان به سمت منبع نور الهی است که او آن را با مثل خیر<sup>۱</sup> شناخت. نخستین پدران کلیساها همانند آگوستین، پای‌دیا را از طریق پذیرش فلسفه افلاطون به منزله نظریه آموزش مسیحی معرفی کردند، که تأثیر زیادی بر نظریه‌های آموزشی در قرون وسطی، رنسانس و مدرن گذاشت.

این مدخل خصوصیات اصلی در تمثیل غار و مباحث بعدی آن را در کتاب هفتم، جمهوری<sup>۲</sup> بررسی می‌کند.

انسان در تمثیل غار (که هم‌اکنون، تمثیل<sup>۳</sup> یا قیاس<sup>۴</sup> غار نامیده می‌شود)، به منزله زندانی زنده در غاری زیرزمینی به تصویر کشیده شده است. این انسان‌ها از کودکی به زنجیر کشیده شده‌اند، بنابراین قادر به حرکت نیستند و نمی‌توانند چیز دیگری را ببینند، به جز دیواره غار و آتشی که پشت سر آنها روشن است و نور آن، که سبب ایجاد سایه‌های متفاوت روی دیوار می‌شود.

همان‌طور که، این زندانیان قادر به چرخیدن نیستند،

<sup>۱</sup> Form of the Good

<sup>۲</sup> Republic

<sup>۳</sup> Allegory

<sup>۴</sup> Parable

تنها واقعیت قابل درک برای آنها، سایه‌هاست. این وضعیت نخستین، زمانی قابل غلبه است که زندانیان آزاد شوند، بچرخند و به سمت نور حرکت کنند. باین حال، چنین روندی به خوگیری تدریجی نیاز دارد، درغیراین صورت، نور ناگهانی از آتش ساطع می‌شود که می‌تواند زندانی را کور کند و به وضعیت نخستین برگرداند. تنها از طریق فرایند طولانی خوگیری و عادت است که زندانی، می‌تواند نخست آتش را ببیند و سپس غار را ترک کند. زمانی که از غار بیرون می‌آید، برای اینکه چشم‌هایش به نور درخشان‌تر عادت کند، باید از نگاه کردن به خورشید دوری کند و به جای آن گام‌هایی در این جهت بردارد؛ مانند نگاه کردن به سایه‌ها و انعکاس آنها در آب. در پایان این فرایند، زندانیان می‌توانند به خورشید نگاه کنند که منبع نهایی نور و زندگی است و حال اگر زندانیان مجبور به بازگشت به غار شوند، نمی‌توانند به سرعت سایه‌ها را تشخیص دهند و از این‌رو در آنجا مورد تمسخر واقع می‌شوند. افرادی که در غار هستند، هر صعود به بیرون از غار را خطرناک می‌دانند و ممکن است هر کسی که سعی در آزادی آنها دارد را از بین ببرند. بنابراین، تمثیل غار با اشاره به اعدام معلم افلاطون یعنی سقراط، به پایان می‌رسد.

این تمثیل که مفهوم پای‌دیا را توسط به تصویر کشیده است، چندین ویژگی جالب توجه دارد: نخست، هدف پای‌دیا، از طریق خورشید یعنی مثال

خیر عرضه شده است که نه تنها برتر از مشاهده  
دنیاست بلکه از دیگر مثال‌ها هم فراتر است.

در انتخاب مثال خیر افلاطون، ما می‌توانیم تأثیر  
سقراط را تشخیص بدهیم که دلبستگی و تمایلی  
بیشتر اخلاقی داشت.

با این حال، افلاطون برخلاف سقراط، جستجو برای  
خیر را با این نظریه‌ی مُثُل<sup>۱</sup>، مرتبط می‌کند.

ممکن است در فهم اهمیت این تفکر، تمایز هانا  
آرنت بین ابدیت و جاودانگی در حالت انسانی، به  
ما کمک کند.

مثال خیر از زمان و مکان فراتر است و مفهومی  
ابدی و جاودانه دارد، اما ابدیت با جاودانگی تفاوت  
دارد که متشکل از بقا و ماندگاری در زمان است.

پیش از افلاطون، یونانی‌ها می‌کوشیدند با به‌دست  
آوردن شهرت، و برای همیشه در دنیای انسان‌ها  
جاودانه شده باقی بمانند. برخلاف این امر،

بزرگ‌ترین دستاورد انسان، برای افلاطون  
می‌توانست از اتحاد با اصل الهی و نهایی تشکیل  
شده باشد که فراتر از زمان و مکان است.

این ایده افلاطون، تأثیر عظیمی روی مسیحیت  
داشت.

دوم اینکه، ذات انسان وابستگی عمیقی با اصل الهی  
دارد. افلاطون این امر را با تصویرش از چشم‌های  
انسان نشان داد که از نور بهره می‌گرفت. تنها

به سبب این امر است که آنها می‌توانند نور خورشید  
را ببینند. وابستگی عمیق با اصل الهی به انسان  
حالت خاصی در میان موجودات می‌دهد. افلاطون  
در فایدروس<sup>۲</sup> (۲۴۳E-۲۵۷B)، این تفکر را به طور  
چشمگیرتری بیان می‌کند:

فقط روح‌هایی مجاز به ساکن شدن در بدن انسان  
هستند که قبل از تولد، خدایان را مشاهده کرده‌اند،  
در سنت غربی این همان مفهوم اصیل کرامت انسان  
است که تاریخچه‌ای طولانی دارد.

سوم اینکه، افلاطون پایدا را به منزله‌ی نوعی تغییر از  
جنجال مصالح دنیوی به اصل الهی تصور کرد.

به علت اینکه روح با اصل الهی شریک است، این  
امر می‌تواند به فرایند بازگشت به خود واقعی‌تر  
تبدیل شود. در این رابطه، پایدا با امور عادی،  
سفسطه و آموزش تفاوت دارد، که بر طبق گفته‌های  
افلاطون، به جهان سایه‌ها منحصر شده است که  
نامعلوم و مشروط به مصالح انسانی است.

چهارم اینکه، علوم ریاضی و منطق نقش قاطعی در  
پایدا دارند (یعنی تغییری که شامل مراحل گوناگون  
است که خوگرفتن تدریجی روح به اصل نهایی را  
ممکن می‌سازد). این مراحل شامل علوم ریاضی  
(مثل: علم حساب، هندسه مسطح، هندسه فضایی،  
ستاره‌شناسی و همسازها) و دیالکتیک است. علوم  
ریاضی تنها برای فوایدشان انتخاب نشده‌اند، بلکه

<sup>۲</sup> phaedrus

<sup>۱</sup> theory of Forms

افلاطون شعر را مطیع ضرورت‌های اخلاقی دقیق و سخت‌گیرانه می‌کند و به‌شدت از موارد سنتی مثل حماسه هومری و تراژدی یونانی انتقاد می‌کند. بنابراین، کار افلاطون سنتی طولانی را وادار به آموزش اخلاقی تحت تأثیر آموزش در فنون می‌کند یا به‌عبارت‌دیگر، فنون به بخش‌مقدماتی آن تبدیل می‌شوند. با وجود این، با رشد فلسفه نوین در قرن هفدهم میلادی همراه با جست‌وجوی خود برای اطمینان معرفتی، پایدیا نفوذ کم خود را در میان متفکران آموزش حفظ کرد؛ برای مثال، افکار آموزشی یوهان کومنیوس<sup>۳</sup> (۱۵۹۲ - ۱۶۷۰ م) تحت نفوذ متافیزیک نور، از تمثیل غار به دست آمده است. ژان ژاک روسو<sup>۴</sup> (۱۷۱۲ - ۱۷۷۸)، جمهوری را به‌منزله‌عنوان بهترین رساله در آموزش عمومی در نظر گرفت. ارتباط عاطفی انسان با منبع الهی، به‌منزله‌نیروی محرکه کار یوهان پستالوزی<sup>۵</sup> (۱۷۴۶ - ۱۸۲۷) و فردریک فروبل<sup>۶</sup> (۱۷۸۲ - ۱۷۷۸) باقی ماند. باین‌حال، انتقادهایی از پایدیا نیز وجود داشت؛ برای مثال، در استدلال فردریش نیچه (زایش تراژدی<sup>۷</sup> ۱۸۷۲ م) و ریچارد رورتی<sup>۸</sup> (فلسفه

در درجه اول برای هستی‌شناسی است که اهمیت دارند. علوم ذکر شده، منجر به حرکت ذهن از جهان حواس به‌سوی حوزه افلاطونی می‌شوند. در نهایت باین‌حال، آنچه که به تشخیص اصل نهایی، مثال خیر، منجر می‌شود، دیالکتیک<sup>۱</sup> است.

دیالکتیک به‌علت ذات انتقادی خود، از علوم دیگر برتر است: زمانی که دیگر علوم روی فرضیات ساخته می‌شوند، دیالکتیک هرگز از آزمون فرضیات خود دست برنداشته تا زمانی که به اصل نهایی برسد. دیالکتیک از نظریه افلاطون و روش سقراطی الهام گرفته بود که شامل جست‌وجوی خستگی‌ناپذیر برای حقیقت با استفاده از بررسی انتقادی بود. تفاوت اساسی بین سقراط و افلاطون این است که صحبت سقراط مکالمه‌ای است که در آپوریا<sup>۲</sup> (سرگشتگی) پایان می‌یابد، اما دیالکتیک افلاطونی بخشی از برنامه آموزشی با کارکرد خاصی از رسیدن به اصل نهایی است.

پنجم اینکه، اگرچه در تمثیل غار به آن اشاره‌ای نشده است، اما افلاطون نقشی تعیین‌کننده در آموزش شعر (در این مورد، همیشه سرآیدن) و تربیت بدنی (ژیمناستیک) به کودکان مشخص کرده است. افلاطون این عمل را از سنت یونانی به ارث برده بود. باین‌حال تفاوت معناداری وجود دارد.

<sup>۳</sup> Johann Comenius

<sup>۴</sup> Jean-Jacques Rousseau

<sup>۵</sup> Johann Pestalozzi

<sup>۶</sup> Friedrich Froebel

<sup>۷</sup> The Birth of Tragedy

<sup>۸</sup> Richard Rorty

<sup>۱</sup> dialectic

<sup>۲</sup> aporia

و آیینه طبیعت<sup>۱</sup> (۱۹۸۱ م)، پایه و اساس متافیزیکی پایدیا، اعتبار خود را از دست داده است. منتقدان دیگر مانند کارل پوپر<sup>۲</sup> (جامعه باز و دشمنان آن<sup>۳</sup> در سال ۱۹۴۵)، دریافتند که پایدیا عنصری حیاتی در آموزش دیکتاتوری است. با این حال، گرچه ممکن است چنین انتقاداتی به نسبت توجیه پذیر باشد، اما پایدیا هنوز هم می تواند ما را در آموزش در زمینه گسترده تر به چالش بکشد که هنوز هم از طریق نظریه های معاصر آموزش تحت پوشش نیستند.

See also Augustine; Bildung; Dialogue; Nietzsche, Friedrich; Plato; Spectator Theory of Knowledge Phillips, D.C. (Ed) (۲۰۱۴). "Paideia", Kato, Morimichi. Encyclopedia of Educational Theory and Philosophy. London: SAGE publications, inc.

پی نوشت

پایدیا، در زبان یونانی به معنی «آموزش و پرورش» یا «یادگیری» است و در فرهنگ های لغت به صورت آموزش و پرورش یونانی - هلنیستی (یونانی - رومی) معنی شده است که شامل موضوعات تربیت بدنی، دستور زبان، سخنوری، موسیقی، ریاضیات، جغرافیا، تاریخ طبیعی و فلسفه بوده است.

- اصول فلسفه پیدیا

طرفداران مکتب Paideia، این حقایق را به منزله اصول تعلیم و تربیت پایدیا ذکر می کنند:

- همه کودکان می توانند یاد بگیرند و همه آنها شایستگی یکسان بودن کیفیت و کمیت تحصیل را دارند.
- کیفیت تحصیلات به معنای آن چیزی است که والدین شایسته برای

- فرزندان خود آرزو دارند؛ «بهترین آموزش برای بهترین بودن و بهترین آموزش برای همه»؛
- آموزش و پرورش در بهترین حالت، به طور کلی آمادگی برای فرهیختگی در طول یک دوره تحصیلی است، و اینکه مدارس باید در مورد چگونگی عرضه چنین آمادگی هایی مورد ارزیابی قرار گیرند؛
- همه آمریکایی ها برای رسیدن به این سه هدف باید آموزش ببینند: ۱. کسب توانایی امرار معاش مناسب و معقول؛ ۲. شهروند ملی و جهانی بودن؛ ۳. ساختن زندگی خوب برای خود؛
- عامل اصلی یادگیری واقعی، فعالیت خود یادگیرنده است، معلم به عنوان یک عامل ثانوی و کمک کننده در فرایند یادگیری مشارکت دارد؛
- سه نوع تدریس که در مدارس اتفاق می افتد: آموزش رهنمودگرانه موضوع درسی، راهنمایی برای ایجاد مهارت های یادگیری و طرح پرسش های سقراطی به صورت بحث و سمینار
- نتایج این سه نوع آموزش عبارتند از ۱. کسب دانش سازمان یافته؛ ۲. شکل گیری مهارت در استفاده از زبان و ریاضیات؛ و ۳. رشد درک ذهنی از ایده ها و مسائل اساسی
- آموخته ها و دست آوردهای هر دانش آموز از نتایج سه گانه بالا با توجه به توانایی و استعداد های هر یک از دانش آموزان ارزیابی می شود؛ و نه به طور صرف در ارتباط با دستاوردهای دانش آموزان دیگر.
- معلم هرگز نباید سرپرست یا مدیر مدرسه باشد، بلکه همیشه باید به منزله یک معلم برجسته با کارکنان و معلم های دیگر مدرسه در برنامه ریزی، اصلاح و سازماندهی مجدد مدرسه به عنوان یک جامعه آموزشی مشارکت داشته باشد؛
- معلمان باید در کارهای مدرسه خود فعالانه مشارکت کنند.

قابل دسترسی در:

<https://www.britannica.com/topic/paideia>

نویسنده: موریچی کاتو<sup>۴</sup>

ترجمه: سمیرا حیدری

<sup>۱</sup> Philosophy and the Mirror of Nature

<sup>۲</sup> Karl Popper

<sup>۳</sup> The Open Society and Its Enemies

<sup>۴</sup> Morimichi Kato